

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرق بین مکتب شیعه (یعنی عرفان) و مکتب شیخیّه در این است که در مکتب عرفان راه معرفت برای همه تا ذات الهی باز است و امام علیه السلام فقط یک مظهریت است که موصل انسان است به آن مرتبه ولایت که همان مرتبه توحید و ذات باشد و از نقطه نظر مظهریت، بین انسان و بین امام فرقی نیست. یعنی امام علیه السلام در اینجا فقط حکم واسطه را ایفاء می کند، واسطه رسیدن انسان به مقام توحید.

شیخیّه معتقد هستند به اینکه همان طوری که در ذات راه نیست در امام هم راه نیست و واسطه قائل شدند بین توحید و بین ولایت.

در عرفان توحید عین ولایت است پس کسی که به امام علیه السلام برسد به توحید رسیده است اما در شیخیه اینها معتقد هستند که بین توحید و بین ولایت فاصله است و بین ولایت و بین معرفت انسان هم فاصله است...

سؤال: خدا عالم را در اینجا دارد بیان می کند که تمام ملائکه مسخر وجود انسان هستند و شیطان مسخر نیست بلکه شیطان...

جواب: نه یک تمثیل که نیست، یک واقعیت است یعنی به واسطه خلقت آدم، وقتی که خداوند ملائکه را مطلع کرد بر آن حقیقتی که در وجود آدم هست، آن را امر به سجده کرد البته این دلیل بر این نیست که فقط در خصوص آدم این حقیقت قرار دارد، در همه افراد قرار دارد یعنی اگر به جای حضرت آدم کسی غیر از آدم هم بود باز مسجود برای ملائکه قرار می گرفت در اینجا. یعنی حضرت آدم در اینجا به عنوان نماینده از بنی آدم مسجود واقع شده اما تعلیق حکم به وصف مُشعر به علیّت است نه اینکه سجده ای در کار نبوده اصلاً و به طور کلی قضیه و مسأله، یک مسأله تخیلی هست، سمبلیک

است، نه اینها نیست.

سؤال: یعنی یک قضیه خارجی بوده؟

جواب: خارجی بوده،

سؤال: تحقق پیدا کرد؟

جواب: خب بله

سؤال: ملائکه سجده کرده‌اند؟

جواب: ملائکه سجده کرده‌اند، چه اشکالی دارد؟

سؤال: ملائکه مقربین که در عالم ماده و صورت نیستند،

جواب: به ماده و صورت کار نداریم

سؤال: آدم که خلق شده از طین، در عالم ماده و صورت خلق شدند، سجده‌ای که در آن عالم

بوده چگونه نسبت به این عالم تحقق پیدا می‌کند و این مسجود واقع می‌شود؟

جواب: مگر ملائکه خدا را سجده نمی‌کنند؟

سؤال: یک بحث هم همین جا است که این سجده ملائکه یعنی چه؟ واقعاً سر بر خاک می‌گذارند

یا نه یک معنای دیگری است، به معنای امثال امر است، یعنی اینکه هیچ اراده‌ای از خود ندارند، هیچ

اختیاری ندارند، هر چه که خدا اراده کند آنها انجام می‌دهند؟

جواب: ... وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ... ﴿الإسراء، ٤٤﴾ چیست؟

سؤال: همین را می‌خواهم بگویم، همین مسأله است برای من؟

جواب: می‌دانم. آیا تسبیح به معنای حرکت زبان است؟

سؤال: نه.

جواب: سجده هم همان است، سجده اظهار عبودیت است کل بحسبه

سؤال: اظهار عبودیت یعنی هیچ اراده و اختیار نداشتن

جواب: چرا؟

سؤال: عبودیت معنایش این است دیگر.

جواب: اظهار عبودیت. چرا اختیار ندارند؟

سؤال: می‌خواهم بگویم خود محل ظهور اراده حق واقع شدن. یعنی عبودیت محض هم همین

می‌شود دیگر.

جواب: می دانم، من منظور شما را متوجه نمی شوم، ببینید اظهار عبودیت کردن به معنای سجده است. الآن خدا امر می کند که این ملک برود این کار را انجام بدهد، اظهار عبودیتش به این است که حرکت کند نحو المأمور به، به این ملک می گوید این کار را انجام بده، اظهار عبودیت به این است که می رود و این کار را انجام می دهد و با اختیار هم انجام می دهد نه مضطراً و مجبوراً، منتهی در آنجا چون عقل به فعلیت رسیده جنبه خلاف در آنها تحقق ندارد ولی باز آنها همه روی اختیار انجام می دهند....

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿التحریم، ۶﴾

سؤال: هر عملی که انجام می دهند...

جواب: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ در مقام اختیار است. در مقام جبر که عصیان معنا ندارد

سؤال: درست است. خب همین دیگر لَا يَسْتَفِئُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿الأنبياء، ۲۷﴾

این عمل همان سجده نیست؟

جواب: سجده است دیگر.

سؤال: یعنی عمل کردن سجده است

جواب: بله همان سجده است

سؤال: خب ما می خواهیم همین را بگوئیم

جواب: نه اینکه سجده به معنای عمل کردن است، نه، یک وقتی که دارد می رود قوم عاد را

عذاب کند نمی گویند دارد سجده می کند، نه،

سؤال: عمل دارد می کند دیگر؟

جواب: سجده یک عمل خارجی است، ملائکه رکوع می کنند، سجود می کنند، تسبیح می کنند،

هر کدام اینها اعمال مختلفه است، آن وقت رکوع هم همین طور است، سجده هم همان است یعنی آن

سجده ملائکه را اگر شما ببینید، چشم دلتان باز بشود، آنها را در حال سجده غیر از رکوع می بینید و الا

خاک نیست، همان حال توجهی که دارند آن حال را می گویند سجده، لازم نیست که به خاک سجده

کنند، ما باید به خاک سجده کنیم،

سؤال: خب همین، چطور می شود که ما...؟

جواب: سجده آنها به غیر خاک است و سجده ما به خاک است، رکوع آنها به غیر از روی زمین

است، رکوع ما روی زمین است، آنها در آسمانها و محل خودشان رکوع می کنند ما باید روی زمین و

کره خاکی رکوع کنیم مثل اینکه فرض کنید ما از کره زمین برویم کره ماه، حالا چون رفتیم کره ماه

سجده که می‌کنیم باید سرمان را بالا کنیم؟ نه، آنجا هم سرمان را باید روی زمین بگذاریم این حالت،

سؤال: شکل دارند آنجا [مثل] عالم ماده؟

جواب: بله شکل دارد، نداشته باشد که نمی‌کند.

سؤال: چطور پس عمل می‌کنند؟ در بعضی از روایات داریم بعضی ملائکه همیشه در حال رکوع

هستند، بعضی ملائکه همیشه در سجود هستند، بعضی در حال قیام هستند دائماً؟

جواب: دائماً.

سؤال: در عین حال **وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** این چه جوری می‌شود؟ هم عمل به امر می‌کنند و هم

مثلاً دوامشان در آن حال است؟

جواب: نه، این منافات ندارد که دو جنبه در آنها لحاظ بشود. مثل اینکه فرض کنید که شما چند

کار را با هم انجام می‌دهید، در عین اینکه چند کار را با هم انجام می‌دهید به همه اعمالتان هم ناظر

هستید ولی خب این از حقیقت وجودی شما باز جداست، آنها هم همین طور هستند. در عین حال

دارید گوش می‌دهید به من و در عین حال دارید به من نگاه می‌کنید، در عین حال متوجه چیز دیگری

هستید، در عین حال با دستتان کتاب را برمی‌دارید، تمام اینها اعمال مختلف است و از یک شخصی سر

می‌زند، خب چه اشکال دارد یک ملکی دائماً در حال سجده باشد در عین سجده بخواهد یک عملی را

انجام بدهد، آنجا که دیگر چیز نیست،

سؤال: تزامم نیست؟

جواب: تزامم در آنجا نیست، هم حرکت است و هم در عین حرکت سجده هم هست، در عین

حرکت رکوع هم هست. آن وقت در مورد آدم هم مطلب همین طور است. در مورد آدم وقتی که

خداوند در حقیقت آدم سرّ خود را قرار داد، در آنجا آن کاری به نزولش در عالم ماده ندارد، نه

این به آن مربوط نیست، همان خلقت آدم با همان حقیقت و با همان سرّی که در وجود اوست منتهی

بعد آن حقیقت در عالم ماده هم تجلّی پیدا کرد، ولی وقتی که آن حقیقت در آدم قرار داده شد آن موقع

مسجود برای ملائکه واقع شده نه وقتی که به صورت آدم خاکی و گل و اینها شد، نه این مراحل بعد از

سجده بود.

سؤال: پس مسجود شدن را نمی‌توانیم به این معنا بگوئیم که ملائکه دائماً در اطاعت امر آدم

هستند

جواب: نه خیر آن اطاعت نمی‌شود گفت

سؤال: خلقت آدم از همین خاک مادی بوده؟

جواب: خب بله از همین خاک است،

سؤال: می گویند بهشتشان، بهشت برزخی بوده

جواب: آن مال خلقت جسمی بوده اما خلقت روحی که نه، در خلقت روحی و نفسی آن به

جسم کاری ندارد.

سؤال: آن عوالم آقا جان واقعاً امر حضرت حق مثل امر تشریحی می ماند که ما در عالم داریم با

امر، با کلام؟

جواب: بله آن هم تشریحی است

سؤال: یا نه صرف اراده حضرت حق تعالی در ملک ایجاد عمل می کند؟

جواب: همان اراده می شود تشریح دیگر، خود آنجا هم تشریح است، فرقی نمی کند. اراده حق

به صلاة، موجب امر خارجی صلاة می شود، حالا اگر فرض بکنید که یک نبی، این اراده را در نفس

خودش بفهمد، آن نبی بدون امر خارجی اتیان می کند صلاة را. مسئله تکوین مسئله خود عمل خارجی

است که بدون اختیار تحقق پیدا می کند، آن را تکوین می گویند مثل خلقت انسان، خلقت ملائکه، خود

اصل خلقت و اینها یا به طور کلی جنبه فعل خارجی را تکوین می گویند ولو با اراده شخص. یعنی آن

فعلی که مستند به اوست. در تشریح اختیار خوابیده، یعنی چه انبیاء و چه غیر انبیاء و چه ملائکه، تمام

اینها جنبه تشریح در آنها لحاظ می شود و با تشریح عمل را انجام می دهند. یعنی به آنها امر می شود و

آنها اختیارات آن را انجام می دهند و با اختیار خودشان اینها صعود پیدا می کنند. لذا ملائکه هم در آن

حیطه ای که هستند با اعمالی که انجام می دهند دائماً دارند ترقی می کنند نه اینکه ملائکه یک مرتبه

دارند. بله خود ملائکه هم همین طور هستند

سؤال: **وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ** ﴿الصفات، ۱۶۴﴾ پس این چیست؟

جواب: جنبه طولی است ولی از نقطه نظر عرضی اینها حد یقفی ندارند. یعنی این طور نیست

که جبرئیل فرض کنید که از زمان آدم یا قبل از آنها، علمش به هر اندازه ای بوده الآن هم در همان حد

است. همین طور دائماً این دارد علمش زیاد می شود و ملائکه دیگر هم همین طور و چون علم حد

یقفی ندارد، چون پروردگار حد یقفی ندارد، اگر تابی نهایت اینها حرکت کنند مثل اینکه سر جای خود

ایستاده اند، هیچ حد یقفی ...،

سؤال: پس مقام فنا را پیدا نمی کنند؟

جواب: نه خیر آن مربوط به سلسله طولی است،

سؤال: پس امتیاز بشر با ملائکه در همین سلسله طولی است

جواب: بله

سؤال: پس اوامر در آنجا، در حقیقت همان ادراک مصالح و مفاسد می‌شود

جواب: بله، یعنی چون عقل به فعلیت می‌رسد با ادراک مصالح و مفاسد، خودش مشرع برای

خودش خواهد بود

سؤال: می‌فهمد که مولا...،

جواب: می‌فهمد، مثل اینجا، در اینجا هم همین طور است، اگر واقعاً یک عبدی به مصلحت و

مفسده نفس الامریه برسد نیاز به امر مولا ندارد، خودش هم انجام می‌دهد.

سؤال: پس این کلمه‌ای که در قرآن است **وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** معلوم می‌شود که این امر در مقابل

خلق است یعنی همان نفس الامر و واقع،

جواب: بله

سؤال: نه امر تشریحی؟

جواب: بله. یعنی فرقی نمی‌کند امر هم باز تشریح است یعنی همین اطلاع بر مفسده و مصلحت

هم خودش تشریح است.

بسم الله الرحمن الرحيم

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ﴿المائدة،**

۵۴﴾ در مورد ارتداد، روایاتی که در این زمینه است، در موارد مختلفه ارتداد عرض شد، اینها همه برای

این بود که یک بیان اجمالی از خود ارتداد و همین طور از مواردی که متعلق ارتداد است در آنجا روشن

بشود که کسی که انکار ولایت را می‌کند یکی از مواردش است، ناصبی یکی از مواردش است، انکار

رسالت یکی از مواردش است و همین طور ضروریات دین. از امروز انشاء الله دیگر وارد اصل و

حقیقت ارتداد می‌شویم که حقیقت ارتداد چیست؟ و مواردی را که قوم آن موارد را جزو ارتداد می‌دانند

کدام است و آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

ارتداد از ماده رَدَّ است و رَدَّ در لغت به معنای صرف الشیء است، الرَّدُّ صرفُ الشیء و رَجْعُهُ،

یک چیزی را انسان برگرداند، از مسیرش برگرداند و به اول، این را رَدَّ می‌گویند و الرَّدُّ مصدرُ رَدَدْتُ

شیء و رَدَّةٌ آن وجهه یردّه رَدًّا و مردّاً و تردداً صرفه این به معنای صرف است و به معنای رجوع است

و به معنای برگشت است، و امر الله لا مردّ له، لا مردّ له یعنی هیچ رجوعی در امر خدا نیست، امر خدا بطی و قطعی است، رجوعی برای امر او نیست، بازگشتی برای امر او نیست، یعنی یک وجه بیشتر ندارد، یک مثال بیشتر ندارد و صارفی از امر خدا وجود ندارد که امر خداوند بیاید و یک صارفی بخواهد آن را برگرداند. همین طور ارتدّ، این هم به همین معناست، **مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ**. و الاسمُ الرّدّ، اسم مصدرش ردّ است و منه الرّدّة عن الاسلام ای رجوع عنه، اصحاب رده به آن افرادی می گفتند که از دین برمی گشتند چون بعد از پیغمبر اکرم، خب خیلی ها به حکومت ابی بکر رضایت ندادند و قبول نکردند و زکات ندادند و چون زکات ندادند آنها اینها را مرتد می دانستند و می گفتند هر کسی که به حکومت اسلام زکات ندهد، این مردود عن الاسلام و مرتد عن الاسلام و لذا آنها را کافر می دانستند و با آنها قتال می کردند، یعنی همین جهت ارتداد در زمان خود پیغمبر اکرم لحاظ می شده. و ارتدّ فلان عن دینه إذا كفر بعد إسلامه، این به معنای ارتداد است بعد از اسلام، و فی الحدیث از پیغمبر اکرم در حدیث حوض است که حدیث معروف است، یقال: پیغمبر می فرمایند که یا ربّ اصحابی، اصحابی، وقتی که اصحاب پیغمبر می آیند و از کنار حوض می گذرند، اینها داخل در حوض نمی شوند و ملائکه اینها را رد می کنند و نفی می کنند از حوض، پیغمبر می فرمایند که اصحابی، اینها اصحاب من هستند خطاب می رسد انّهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم اینها مرتد هستند علی اعقابهم - مرحوم آقا هم اینها را آوردند در همین امام شناسی، نمی دانم جلد چندم است، این حدیث حوض را که خیلی مفصل است از اهل تسنن هم اینها را روایت کرده اند و انشاء الله ما هم اینها را می آوریم، فردا ممکن است این احادیث را در اینجا بیاوریم - خطاب می رسد که انّهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم اینها بر اعقابشان برگشته اند، البته در این جا خود لسان العرب ابن مندور و همین طور اهل تسنن تأویل می کنند این روایت را و امثال این روایت را به تخلف از واجبات که همان زکات باشد، چون زکات را نپرداختند، اینها دیگر برگشتند، حالا اگر نماز نمی خواندند طوری نبوده! اما چون زکات آن موقع معیار برای اسلام بود و حکومت خیلی نیاز به زکات و پول و این حرفها داشت، هر کس زکات نپردازد، این خلاصه جزء مرتدین است! ایشان در اینجا می گویند که ای متخلفین عن بعض الواجبات در حالی که ما تخلف از واجبات را مرتد نمی دانیم، تازه اینها هم خودشان، بعض الواجبات را مرتد نمی دانند فقط زکات چون پول و مال است خیلی برایشان سخت آمده و تخلفش را مرتد می دانند ولی اگر زنا هم بکند مثل خالد بن ولید کسی نمی گوید مرتد است! این طور است دیگر! یا اینکه می فرماید - البته این را هم در نظر داشته باشید که ما در این بحثمان، اگر می خواهید

بروید مطالعه کنید بروید مطالعه کنید، ما در اینجا ارتداد را از مذهب عامه هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم چون همه جوانبش [را می‌خواهیم بررسی کنیم] یعنی می‌خواهیم که نه خیلی گسترده بشود و هم اینکه آن معنا جمع بشود، ما از آنجا هم مطالب و روایات را خواهیم آورد و معنای ارتداد را در آنجا می‌گوییم، آنها هم قائل به ارتداد هستند- در اینجا دارد که وَ لَمْ يُرِدْ رَدَّ الْكُفْرِ فِي هَذَا مَذْهَبِ الْاِجْمَاعِ وَ لِهَذَا قَوْلُهُمْ لِأَنَّ لَمْ يَرْتَدَّ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ بَعْدَهُ، احدی از صحابه مرتد نشد اِنْ مَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ بَعْضِيٌّ مِنْ جُفَاةِ اَعْرَابِ مُرْتَدِّ شَدْنَدُ. خب این معنا، معنای ارتداد است که در اینجا هست البته بقیه افراد هم از اهل لغت، اینها هم همین معنا را می‌رسانند که رَدَّ به معنای برگشت است، به معنای رجوع است. اگر شخصی فرض کنید من باب مثال نماز نخواند نمی‌گویند این رجوع کرده از دین، نه، رجوع یعنی عدم قبول، نفی، نفی الاسلام، نفی الدین، این را می‌گویند رجوع، معنای رَدَّ این است، یعنی رجوع از دین. و اینها را ما باید دقت کنیم. اینها بعداً به درد می‌خورد. وقتی معنای رَدَّ و ارتداد از اول روشن نشود آن وقت بعد ما می‌افتیم در بعضی از مشکلاتی که بعداً در تعارض روایات یا تعارض اقوال فقهاء بوجود می‌آید اما اگر از اول خوب درست روشن بشود ما در مندوحه واقع می‌شویم.

رَدَّ به معنای رجوع است. شخصی که متحلل به یک نحله‌ای هست و متدین به یک دینی هست بعد از آن دین دست برمی‌دارد، رجوع می‌کند از آن دین، آن را می‌گویند مرتد. اما اگر فرض کنید من باب مثال یک نفر آمد و گفت من فلان چیز را قبول ندارم، این که گفت من قبول ندارم این اغلب، این است که فهمش نمی‌رسد، فهمش به این قضایا نمی‌رسد. فرض کنید که من باب مثال، خب گرچه حالا این یک مسأله سیاسی ممکن است که باشد ولی ما در بیان مطالب خب باید بگوئیم، فرض کنید که بعضی از همین افراد و شعوبی که قبلاً راجع به قصاص صحبت می‌کردند و یا گفته بودند که قصاص یک عمل غیر انسانی است! نمی‌توانیم بگوئیم که واقعاً با گفتن این که قصاص یک عمل غیر انسانی است، اشخاص با گفتن این حرف مرتد شده باشد، به جهت اینکه یک وقتی یک شخصی می‌گوید اینها اصلاً معلوم نیست مال این زمان باشد، اینها مال آن زمان بوده، فرهنگ عوض شده، هزار تا محمل درست می‌کند، یک وقتی شخص می‌گوید اگر پیغمبر هم الان بیاید و این مطلب را بگوید من این پیغمبر را قبول ندارم! این را می‌گویند ارتداد، ارتداد یعنی نفی الاسلام، نفی الرسالة، این معنا، معنای ارتداد است اما اینکه بیایند و بگویند ما نمی‌فهمیم حالا به خاطر زنا یک نفر را اعدام بکنند، حالا زنا هم



این خوشش می آید هم آن خوشش می آید، به زور هم که نبوده، به عنف و اینها هم که نبوده. چه بسا اینکه از این طرف (زن) خلاصه تمایل گاهی از اوقات می شود، حالا بیایند مرد را چه کار بکنند، بگویند که حالا ما این را نمی فهمیم، خب این را حمل بر جهالت باید کرد، نباید گفت که آقا مرتد هستی و بعد هم به گلوله ببندند

سؤال: شاهدش هم این است که اینها می گویند بیایم احیاء اسلام بکنیم، طبق عقیده خودشان اسلام را مثلاً...

جواب: بله. باز در اینجا فرق می کند یکی می آید و می گوید باید بیایم یک اسلام جدیدی پی ریزی کنیم مثل اینکه یک مکاتبی درست می شود و می گویند در خارج و این حرفها این طور است که یک عده جمع می شوند و می گویند آقا اصلاً می خواهیم یک دین درست کنیم، ده نفر یا پانزده نفر جمع می شوند و می گویند آقا می خواهیم یک قانون درست کنیم، اصلاً به خدا و پیغمبر و اینها هم کاری ندارند، یک مقدار قوانین را از اسلام می گیرند، یک مقدار قوانین را از نصاری می گیرند، یک مقدار قوانین را از یهود می گیرند، اینها را با هم جمع می کنند و بعد این را مطرح می کنند. خب این معلوم است که اعتقاد به خدا و این حرفها اصلاً ندارد، راحت است و لذا اصلاً به طور کلی این مسئله ارتداد، برگشت از دین، این در میان سایر ملل هم هست، مثلاً در یهود، در یهود اینها هم قائل به همین هستند. یهود هم می گویند اگر کسی خارج از یهود است دَمَش مباح است، یعنی فرض کنید که در اسرائیل اگر دو نفر یهود و غیر یهود با همدیگر معارضه کنند و یک یهودی آن را بکشد دادگاه به عنوان اینکه او خارج از دین است برای این حکم قصاص و این حرفها را ندارند در حالی که آنها حکم قصاص هم دارند یعنی قصاص قتل، قتل است برای آنها، اما می گویند چون این خارج از مذهب و خارج از یهود است این در اینجا حکمش فرض کنید که ده سال زندان، دو سال زندان است یا مثلاً فلان مقدار جریمه برایش تعیین می کنند. یعنی خود همین ها هم در مورد ارتداد، خروج از مذهب یا ارتداد از مذهب، این هم در آنجا حکمشان مثل ما است، یعنی حکمشان اسلامی است در واقع، آنها هم غیر از یهودیها را اصلاً آدم نمی دانند، می گویند فقط یهود باید [مطرح] باشد.

بناءً علی هذا این مسئله ردّ به معنای رجوع از ملت در اینجا به حساب می آید. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ** می فرماید که معنای ارتداد با توجه به آیاتی که قبل از این آیه است که آیات مربوط به محبت کفار و تقلید از کفار و اینها است، ایشان ارتداد را به یک معنای وسیع تری می گیرند و می گویند همان

طوری که در اسلام انسان باید فقط به یک نحوه متوجه باشد و آن عبارت است از توحید و هر چه غیر از اوست باید حذف کند، محبت به کفار و تقلید از کفار، این منافی با آن روح توحید اسلامی است، لذا به مجرد میل به آنها و محبت به آنها، کانّ این دین منسلخ می‌شود از این مسلمانها، اگر انسان بخواهد محبت یهود یا محبت نصاری و اینها را داشته باشد آن تمایل قلبی و اتّجاه قلبی که یک مسلمان قلبش باید مُتّجه باشد به یک مبدأ واحد، آن اتّجاه قلبی منقسم می‌شود و به مبادی عدیده و متعدده توجه پیدا می‌کند و این معنا، معنای ارتداد است، ارتداد یعنی برگشت، یعنی رجوع، خداوند متعال انسان را به اتّجاه به مبدأ واحد می‌خواند. انسان از این اتّجاه به مبدأ رجوع کند و به مبادی دیگر تمایل پیدا بکند، این معنا، معنای ارتداد است، البته این معنا، معنای صحیحی است و بسیار معنا، معنای خوبی است اما صحبت در این است که این ارتداد مصطلح، این معنا نمی‌تواند باشد، آن ارتدادی که احکام بر آن بار هستند آن نمی‌شود به این معنا باشد. این همان معنایی است که ما در باب شرک و اینها عرض کردیم روزهای قبل که شرک یک وقتی به معنای برای خدا شریک قرار دادن است که با این معنا خب همه مشرک هستند! چه کسی هست که برای خدا شریک قرار ندهد؟ همین که در مبادی، ذهن شما و ما منصرف به مبادی متعدده هست در عالم اسباب و مسببات، این خودش بالاترین شرک است. اما آن شرکی که متعلّق برای احکام است آن عبارت است از عبادت لغير الله و صلاة لغير الله و الدعاء لغير الله که امام علیه السلام هم به این مسأله اشاره می‌کنند و این نمی‌تواند بر این باشد، پس بنابراین معنای ارتداد عبارت است از رجوع، رجوع من الحق، این معنا، معنای ارتداد است، معنای ارتداد واقعی چیست؟ حالا آن معنا بماند، اما در اینجا ما روایاتی را به عنوان ...

ما اول آن مبانی اهل تسنن را در اینجا بیان می‌کنیم بعد می‌رویم سراغ مبانی شیعه. حالا فعلاً به طور اجمال هر دو جهت را در اینجا بیان می‌کنیم.

در اینجا مروّضی در تاریخ خودش راجع به ارتداد این طور بیان می‌کند می‌فرماید: لَمْ يَلْبَسِ الْإِسْلَامَ بَعْدَ فَوْتِ النَّبِيِّ فِي طَوَائِفِ الْعَرَبِ إِلَّا فِي أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلِ مَكَّةِ وَ أَهْلِ الطَّائِفِ وَ أَرْتَدَّ سَائِرُ النَّاسِ، بعد از نبی سایر مردم همه برگشتند حالا خب این از اهل تسنن بوده دیگر، ثُمَّ قَالَ إِرْتَدَّ بَنُو تَمِيمٍ وَ الرَّبَابِ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَالِكِ بْنِ نُؤَيْرَةَ الْيَرْدُوعِي.

در اینجا مالک بن نویره یکی از اصحاب مهم بوده، از اصحاب امیرالمؤمنین بوده، از اصحاب پیغمبر بوده و همان کسی است که پیغمبر بشارت جنت را در مورد او داد، مَنْ يُرِيدَا يَا مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَالْيَنْظُرْ إِلَى مَالِكِ بْنِ نُؤَيْرَةَ. وقتی پیغمبر اکرم این مطلب را فرمودند عمر

بن خطاب بلند شد از پیش پیغمبر و رفت پیش مالک بن نویره و گفت که دستم به دامنتم...! و آن هم گفت: تو پیغمبر را رها کردی آنجا و آمدی دنبال من!

و این مالک بن نویره چون [بیرون مدینه] بود وقتی آمد در مدینه و دید که خلافت به امیرالمؤمنین علیه السلام نرسید، این برگشت و ابا کرد از اعطاء زکات و چون ابا و امتناع کرد، ابوبکر یک جیشی را به زعامت خالد بن ولید فرستاد و از باب ارتداد...

... رده، این را از اصحاب رده می‌شمارند، این حکم به قتل مالک داد، در حالی که اینها نماز می‌خواندند و آمدند به خالد بن ولید گفتند اینها دارند نماز می‌خوانند اما در هنگام نماز غفلتاً و غیلتاً، خالد بن ولید حمله کرد و سر اینها را بردید و بعد با زن مالک بن نویره هم همان شب زنا کرد! خب اینها هیچ کدام ارتداد نیست دیگر! بله! گفت: اگر قرار باشد که به آدم ببندند اگر طرف نماز هم بخواند می‌بندند! هر کاری هم بکنی. اگر قرار بر این است که از انسان نفی عیب بکنند اگر زنا هم بکند توجیه می‌کنند! این چیزی است که ما فهمیدیم دیگر، تا حالا نمی‌دانستیم!

در اینجا دارد که و ارتد ربیعه کلها و کانت لهم ثلاثة عساكر، عسکر بالیمامه مع مُسَلِمَة الکذاب البته این مسیلمه خودش ادعای نبوت و رسالت کرد که خب در آنجا این صحیح است. و عسکر؟ شیبانی و فیه بنو شیبان و عامه بن بکر بن وائل و عسکر مع حطیم العدی و ارتدّ الاهل الیمن ارتد الاشعث بن القیس فی کنده و ارتد اهل المثارم مع الاسود الامسی و ارتد بنوعامه الی...

ببیند اهل سنت این ارتداد را - علتش هم مشخص است - به عنوان عدم اعطاء زکات می‌دانند ولی اینها نیامدند نماز را کنار بگذارند و صلاة را کنار بگذارند، نه، اینها نماز می‌خواندند و به واجباتشان قیام می‌کردند اما چون اینها زکات نپرداختند، عدم اعطاء زکات در حکم رجوع عن الاسلام در آن موقع مطرح بوده. این مورد نظر است یعنی در اینجا اگر ما بخواهیم توجیه بکنیم مطالب آنها را، فتوای اهل سنت را، به این منوال که ما، این عدم اعطاء زکات و منع زکات را برمی‌گردانیم به رجوع عن الاسلام که وقتی کسی حکومت اسلام را قبول نکرد و اعطاء زکات نکرد، در واقع [رجوع] کرده، این یک روایت، البته خب، بله؟

سؤال: از چه کتبی اخذ شده

جواب: این در مروضی بود، نوشته‌اش را داشتم اما خود کتاب دستم نبود اما آمدم مراجعه کردم

به بحار، دیدم که در بحار این هست، جلد ۲۸ بحار صفحه ۱۱

سؤال: در بحار، کل مصادر اهل سنت را هم ذکر کرده بودند؟

جواب: بله، بله در آنجا ذکر کردند البته روایت خیلی زیاد است این مقدارش را من در اینجا آوردم.

یک روایت دیگر که در مورد، اینها خب خیلی از روایاتی است که به درد ما می خورد و در مقام ثبوت و اثبات، این روایت به درد می خورد: روایت اختصاص است که غیر از این هم هست. *عده من اصحابنا عن محمد بن ولید عن صفّار، محمد بن حسین عن موسی بن سعدان عبدالله بن قاسم حرزمی عمرو بن؟* روایت صحیح السند است، قال سمعت ابا عبدالله يقول: انّ النبی صلی الله علی و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفّاراً، ببینید امام صادق علیه السلام می فرماید که مردم کافر شدند الاً ثلاثه، سلمان و المقداد و ابوذر غفاری روایت، روایت جالبی است *إنّه لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالُوا لَا وَاللَّهِ لَا مَعْطَى أَحَدًا طَاعَتًا بَعْدَكَ ابْدًا* گفتند که ما بعد از تو از کسی اطاعت نمی کنیم قال: و لم؟ چرا؟ قالوا *أَنَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِيكَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ مَا بِهِ جِهَةٌ أَنْ مَطَالِبِي* که از پیغمبر در روز غدیر شنیدیم این کار را می کنیم قال و تفعلون؟ انجام می دهید؟ یا برجا هستید؟ یعنی ثابت قدم هستید؟ قالوا: نعم قال: *فَأَتُونِي غَدًا* محلّین فردا همه سرهایتان را بزنید، یعنی به عنوان بیعت و احرام و اینها، خلاصه بیاید اینجا که از هر چه از تعلقات هست بیرون بیاید قال: *فَمَا آتَاهُ أَلَا هُوَ لَاءُ ثَلَاثَةٍ، يَكِي سَلْمَانَ وَ يَكِي ابُوذَرَ وَ مَقْدَادَ* قال و جاءه *عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظَّهْرِ، عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ صَبْحَ نِيَامٍ، تَرَسِيدٍ، لَا بَدَّ يَكِي مَقْدَارِي* هم داشت فکر می کرد، بعد از ظهر آمد، فَضْرَبَ يَدَهُ عَلَي صَدْرِهِ حضرت دستش را زد به سینه عمار، ثم قاله ما آن لک عن تستيقيض من نومة الغفلة حضرت به عمار این مطلب را فرمود.

خب در هر صورت ببینیم قضیه خیلی مشکل است. مسأله خیلی سخت است دیگر. حالا ما در اینجا یک معماری می شنویم، این معماری که اینقدر مجاهده داشته، فلان داشته، چی چی داشته، می شنویم، ولی صحبت در این است که این مردم، این صحابه و این افراد به نحو کثرت، کثرتی که استیعاب همه را می کند، اینها بروند به یک سمت، خیلی عجیب است که برای شخصی شبهه پیدا نشود، شبهه پیدا نشود، آخر اینها که نماز می خواندند دیروز، اینها که دیروز روزه می گرفتند، اینها در صف جهاد بودند، جهاد با رسول الله بودند، اینها در صفوف صلاة جماعت مع النبي بودند، اینها اهل زکات بودند، اینها اهل انفاق بودند، الآن آخر به چه نحوی و به چه کیفیتی بیعت با ابوبکر کردند؟ آقا این قضیه مشکل است! یعنی الآن خیلی مسأله، مسأله مشکل است که فرض کنید که افرادی که حتی پیغمبر ممکن بود مدحی درباره آنها کرده باشد، خب این مدح دلالت بر ثبوت که نمی کند، دلالت بر دوام که

نمی‌کند، ولو مدح بوده و این الآن بلند شده...، خب خیلی شبهه پیدا می‌شود برای یک شخصی، واقعاً شبهه پیدا می‌شود.

من یک قضیه‌ای در اینجا نقل کنم برای شما، در موقع انقلاب مطالب و مسائل مختلفی بود و اینها، یک روز مرحوم آقا، خب در اینجا شما ببینید همه در این قضایا دخالت می‌کردند دیگر، به عنوان دفاع از دین و دفاع از اسلام و دفاع از...، دخالت می‌کردند، مراجع دخالت می‌کردند، علماء دخالت کردند، همه مردم دخالت کردند و اینها آمدند و واقعاً شهید دادند، فرزندان، پدر، مادر، زن و بچه‌هایشان، اینها شهید دادند و برای اسلام بود و نیت اینها، همه نیت خیر بود، نیتشان درست بود، متوجه هستید؟! خب اینهایی که واقعاً شهید می‌دادند، برای این شهید نمی‌دادند که توی جهنم برود، شهید می‌دادند که خلاصه مرضی خدا باشد این عمل و فعالشان، این قضیه بود، حالا خب بعضی‌ها این وقت بودند و آمدند و از این موقعیت سوء استفاده کردند، خب اینها به جای خود و خدا هم خودش می‌داند که با اینها چه کند، مسأله به جای خود محفوظ ولی مردم نیتشان واقعاً نیت صالحه بوده، در این شکی نداریم.

ولی صحبت در این است که اگر شخصی یک زعیمی داشته باشد، یک رهبری داشته باشد، یک مرشدی داشته باشد، یک استادی داشته باشد، آیا اصلاً باید به فکرش بیاید که من بروم از او سؤال کنم، اصلاً باید به فکرش خطور کند که آیا من قدمی بردارم یا مثلاً عملی را انجام بدهم؟ اگر فرض کنید که من باب مثال شخصی واقعاً با حضرت بقیه الله و با امام زمان یا فرض کنید که در زمان امام باقر علیه السلام، فرض کنید که زید بن علی در آن موقع قیام کرده، وقتی که اصحاب امام باقر در کنار امام باقر هستند و امام علیه السلام در کنار آنهاست، اصلاً معقول است که شخصی که در کنار امام باقر هست یا در کنار امام صادق است و بیاید به فکرش این قرار بدهد آیا این قیام حق است یا باطل است و من در اینجا چه کار بکنم؟ معنی ندارد، خب هر چه می‌خواهد باشد، چه حق باشد، چه باطل خب خود امام می‌گوید دیگر، خود امام شرح می‌دهد، این معنی ندارد و معقول نیست که یک شخصی بیاید فرض بکنید بگوید آیا این قیام بر حق است بروم از امام سؤال بکنم که من بروم؟ خب اگر باشد خود امام می‌گوید، امام می‌گوید بلند شو برو ملحق شو یا ملحق نشو، پس همین فکر کردن، همین تأمل کردن در اینکه آیا من بروم به زید ملحق بشوم یا نشوم، خود این تأمل باطل است به خاطر اینکه امام علیه السلام در کنارش نشسته است. اگر یک وقتی امام نبود، این در یک جا بود که دسترسی به امام نداشت، امکان وصول به امام نبود، خب در این صورت برای انسان افکاری می‌آید، آیا زید قیامش بر حق است؟

از امام اجازه بگیرم، سؤال کنم، نامه بدهم، رساله‌ای بنویسم، این را چه کار بکنم؟ ولی وقتی که امام در کنارش هست این دیگر در این صورت معنا ندارد.

مرحوم آقا در این جریان یک روز به ما فرمودند: افرادی که از رفقای ما هستند و در آنها شکی پیدا نشد به عدد یک دست نرسید! خیلی عجیب است! یعنی از جمیع رفقا و افراد و فلان و این حرفها، من در این مسائل از بعضی از اینها مطالبی را دیدم که اصلاً تعجب کردم، شخصی از اینها از معمرین بود، حدود هفتاد سال سن داشت، از این هفتاد سال سن، حداقل چهل، چهل و پنج سالش را در خدمت بزرگان بود، در خدمت مرحوم آقای انصاری بود، در خدمت آقای حداد بود، در خدمت آقا بود، اما در عین حال شما می‌بینید که افکاری داشت! این قضایا چیست؟ این به خاطر این است که ایمان در افراد متفاوت است، ایمان تفاوت پیدا می‌کند دیگر، ایمان تفاوت پیدا می‌کند، حالا اگر قرار بود در آن موقع، من می‌خواهم این قضیه امیرالمؤمنین را بگویم، اگر قرار بود که آقا مانند امیرالمؤمنین می‌گفتند که من می‌خواهم قیام کنم، کیست که سرش را حلق کند و اجتماع کند؟ چند نفر می‌آمدند؟ یعنی با یقین چند نفر می‌آمدند؟ آن وقت حالا که نیامده آیا مشمول ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً می‌شود؟ آن وقت ببینید مسأله خیلی مشکل است، ببینید چقدر امتحان، سخت است و چقدر مشکل است! ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحديد؟ ارجعوا فلا حاجة لی فیکم.

از اینجا خلاصه استفاده می‌شود که مسأله ایمان، مسأله بسیار مشکلی است، انسان در موارد و مواقع حساس، آن اتجاه قلبی و آن نحوه حرکت او، به این طرف و آن طرف متمایل نشود. ... یکی دیگر بیاور، یکی دیگر آورد و خورد و یکی دیگر هم خورد. گفت ما که باید کتک را بخوریم پس لااقل بگذار غذا را خوب بخوریم! سه تا خورد. گفت پولش را بده. گفت اگر کسی پول نداشته باشد چه کارش می‌کنید؟ گفت یک فص کتکش می‌زنیم، بیرونش می‌کنیم. گفت پس زود بیا بزن، معطم نکن! یارو کتک زد و رفت. فردا آمد و گفت اگر به همان قیمت دیروز است سه پُرس دیگر بیاور!

حالا این هم می‌گوید یک همچین کسی به این خوشگلی و...! می‌گوید من راضی تو راضی... دیگر حالا نیازی نیست که...، خیلی خب حالا خدا هم می‌بخشد و فلان. اما یکدفعه این قضیه فاش شد در را باز کردند فرض کنید چهار نفر آمدند تو ای داد و بیداد و فلان و این حرفها! خیلی خب کتک اول را می‌خوریم، کتک دوم می‌گویم مثل اینکه خیلی رویت زیاد شده...! اینکه انکار رسالت را نمی

کند. این می گوید جوانم و این حرفها و نمی توانم خودم را نگه دارم و...! خب بگویم مدمن خمر عابد وثن است عابد وثن هم واجب القتل است! اینکه خیلی جای تأمل دارد.

بنابراین دیگر مطلب را من به دستتان دادم، یعنی اینکه ما دو جور عنوان داریم در باب اصل کفر. یک عنوان، عنوانی است که، همان طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود، عنوانی است که احکام ظاهری کفر و شرک و ارتداد بر آن مترتب می شود، عنوان دوم عنوانی است که همان مراتب باطنی کفر است که برای انسان...، اما بدون این که عنوان، عنوان ظاهری است. بین این دو دسته روایات، ما باید فرق بیندازیم. دیگر خواندن بقیه روایات در این قضیه مورد ندارد، البته عرض کردم تمام...

سؤال: یعنی می خواهید بگویید اینها باطنی است؟

جواب: اینها همه باطنی است اصلاً ربطی به باب ارتداد ندارد و ربطی به باب کفر و شرک ندارد. آنچه که مربوط است همین است که خود امام صادق علیه السلام می فرماید: عن ابی عبد الله لا یكون العبد مشرک حتی یصلی لغير الله این مشرک است او یدیح لغير الله یعنی یک جنبه ظاهری در فعل او باشد که حکایت بکند از آن جنبه باطنی که اصلاً خدا را قبول ندارد یا واقعاً برای خدا شریک قائل است، این مشرک است و امام صادق علیه السلام می خواهند دفع دخل بکنند در اینجا و بگویند روایاتی که از اباء و از ابناء ما می آید در باب کفر و شرک، این روایات مربوط به شرک باطن است، مربوط به کفر باطن است اما شرک و کفر ظاهر، این همین است که صلاة لغير الله باشد، ذبیحه لغير الله باشد، دعا لغير الله باشد.

سؤال: سؤال کردیم که باید پشت سر عادل نماز بخوانیم، خب ما داریم که خوف از غیر خدا شرک است، خب ما از غیر خدا می ترسیم، خب پس من خودم هم آن طوری هستم، نمی شود پشت سر من کسی نماز بخواند. ایشان فرمودند که...

جواب: آقای طاهر شمس

سؤال: ایشان به من گفتند آقا جان اینجا...

جواب: نه

سؤال: ...

جواب: بله در آن عقیده باطنی خب مصیب نیست، واقعاً آن حقیقت توحید را...، گفتم دیگر، گفتم آنی که امام صادق خدا را قبول دارد آنکه خودش است، بایستی ما برویم پی کارمان، اگر نماز

نمازی است که علی می خواند ما دیگر مرخص هستیم، آن توحیدی که واقعاً امام صادق قبول دارد و...، آن جبرئیل هم خودش مشرک است، تازه جبرئیل و عزرائیل و ملائکه مقرب کجا این مطالب را می فهمند و اینها، و این شرک و کفر و اینها نه اینکه به عنوان عیب است، عیب نیست، مراتب وجودی اشخاص است، خب این شخص در این مرتبه است خب نمی فهمد نه اینکه عیب برای این است، نه عیب نیست، خب همه کافر هستند، همه مشرک هستند، چه اشکال دارد؟

آقا یک حکایت خیلی جالبی نقل کردند- وقتی آقا در این مسائل آمده بودند و این قضایا و جریانات خرداد و...- فرمودند خلاصه بعد رفتن خدمت آقای حداد، ایشان فرمودند که در این مسائل باید فقط امام علیه السلام باشد یا اینکه شخصی باشد که مستقیماً از خود حضرت این دستور را داشته باشد، شما امام هستید؟ شما ولیّ هستید؟ شما چی هستید؟ دیگر آقا هم سرش را انداختند پایین، البته اینها یک مسائلی هست، به این سادگی هم نیست، اما خب صحبت در این است که آقای حداد می خواستند بفرمایند که این مقدار کافی بود دیگر بیش از این مقدار نه، لازم نیست، البته خب از نظر ظاهر هم یک موانعی پیش آمد که دیگر مرحوم آقا نتوانستند با آقای خمینی همکاری کنند، یک مسائلی پیش آمد یک مقداری را گفتند و مقدارهایی را هم نگفتند، بعد آقا به آقای حداد عرض می کنند که آقا اگر ما این کار را نکنیم مردم بهایی می شوند، آخر الآن همه مملکت بهایی است، نخست ویزرش بهایی است، ارتشش بهایی است، فلان بهایی است، شاه همه مملکت را داد به دست بهائی ها دیگر! همه دست بهایی ها بود. رئیس سازمان امنیتش بهایی بود، هویدا بهایی بود، چند تا وزیر کابینه بهایی بودند، در ارتش، امرای ارتش بهایی بودند، یعنی خیلی از امرای...، رئیس ستاد ارتش، ازهاری، بهایی بود، خب همه مردم بهایی می شوند، آقای حداد فرمودند: آقا سید محمد حسین، همه بهایی هستند! نمی خواهد تو به فکر مردم باشی، همه بهایی هستند!

واقعاً یک شیعه پیدا می کنی که عقایدش طبق عقاید امیرالمؤمنین باشد؟ اگر پیدا می کنی بردارید بیاورید! واقعاً آن طوری که علی خدا را می شناخت، آن طوری که امام سجاد می شناخت، آن طوری که امام مجتبی می شناخت، آن طوری که امام جواد، اینها خدا را می شناختند و اینها، نه بابا جان مردم چی هستند؟ امروز این، فردا آن، پس فردا آن. شما نگاه بکنید یعنی واقعاً می گویم نه نگاه به مردم بکنید، نه به خواص خودمان نگاه بکنیم، خواص، ببینید اینها عقیده شان چیست؟ اینها از فناء چه برداشتی می کنند؟ از ولیّ چه برداشتی می کنند؟ از توحید چه برداشتی می کنند؟ نگاه می کنی، آقا به جان شما، از بی ارزش ترین مسائل، این مطالب را پایین تر قرار می دهند!



من به طرف گفتم از کجا دلالت می‌کنی زید بن ارقم فانی است؟ گفت رفته حرم یکدفعه خورده زمین! به به! ماشاءالله! آقا رفته حرم یکدفعه خورده زمین این فانی است! گفتم عمو فلانکس روزی ده دفعه تقی می‌خورد زمین...! یعنی اینقدر مسائل بی‌ارزش و... شده و این حرفها که آن وقت به طرف می‌گویند فانی! باقی بعد الفناء! چی چی! اینها، این هستند، خواص ماها این طور باشند شما بروید برسید به مردم کوچه و بازار، عوام، اینها چیز هستند؟!!

امروز بیایند به همه این مردم بگویند امام زمان پارسال ظهور کرده بود و بعد هم کشتند او را، همه قبول می‌کنند، همین ملت قبول می‌کنند. همین الآن بیایند به یک نفر شال سبز ببندند، یک چیز اینجایش آویزان کنند، بعضی‌ها می‌آیند در قم راه می‌روند و...، شال سبزی آویزان کنند و چند نفر امضاء کنند که این امام زمان است، آقا اگر بدانید تمام مردم ایران می‌آید به دست بوسی او! تمام ایران! همین مردم بلند می‌شوند و می‌آیند! همین آخوندها بلند می‌شوند و می‌آیند! بیاید یک نفر سؤال کند آقا تو امام زمان هستی چه داری؟ حالا بر فرض آمد و یک کاری هم کرد، فرض کن آمد این کتاب را تبدیل به عقرب کرد، تبدیل به گربه کرد، دیگر از این بالاتر؟ این امام زمان شد؟ خب آقا جوکی هندی هم از این کارها می‌کند، خیلی از این هندی‌ها می‌کنند، مرتاض‌ها می‌کنند، یعنی وقتی که بیاید شما داخل مردم و اعتقادات مردم، می‌بینید کمترین چیزی که اینها به آن بهاء داده‌اند دینشان است، اصلاً دین ندارند! اصلاً و ابدا!

من به طرف دارم می‌گویم، به یکی، آقا شما از کجا می‌گویید فلان کس ولی است، می‌گوید آخر مگر می‌شود نباشد؟ یعنی ببینید بالاترین دلیل، می‌شود نباشد؟! خب بگو من هستم، خب اگر این طور هست بگو من امام و پیغمبر هستم، آخر مگر می‌شود نباشم؟ اگر می‌شود نباشد، این دلیل بشود خب بگو من هستم! خب بگو شما هستی! آخر مگر می‌شود نباشد حجّت است؟ یعنی واقع می‌گویم ها!

سؤال: برهان صدیقین است دیگر،

جواب: برهان صدیقین، بله دیگر، این درست است، برهان صدیقین است، خود وجودش دال بر ثبوتش است، این دین افتاده دست چه کسی؟ دست این ملت! این عرفان افتاده دست این ملت، این حقایق افتاده دست این ملت، اصلاً انگار نه انگار، آقا چی بود چی شد؟ چه مسائلی بود؟ بعد هم یک کسی بیاید حرف بزند، بزنندش، بکوبندش، طردش کنند، لعنشان کنند، دیدیم دیگر، از وقتی که به دنیا آمده تا الانش را بیایند برای همه بگویند، یک چیزهایی آقا، الحمد لله، ما دیگر همه چیز دیدیم، این قضایا، این مسائل دیگر هست.

من امروز آماده شده بودم برای شروع بحث اصول، متتهی یک بحثش را نتوانسته بودم، ناتمام بود، انشاء الله این دو روز آن بحث را تمام می‌کنم و از شنبه اول اصول را بحث می‌کنیم بعد فقه را، ما این روزها تقریباً شبانه روزمان پنج یا شش ساعت به مکالمات تلفنی می‌گذرد، نمی‌دانیم کی اینها تمام بشود؟ یک وقتی با خودم فکر می‌کردم که آقا اصلاً خوب است که از قم بلند شوم بروم بیرون

سؤال: بروید سامرا

جواب: بروم سامرا؟ سامرا، نه، امریکا می‌خواهد بزند، بگذارید ببینیم اینها کارشان به کجا می‌رسد؟ بمب و بمبارانشان چه می‌شود؟ نه، حالا از قم آدم بلند شود برود جای دیگر، فلان دیگر، استخاره کردم دیدم استخاره خیلی بد آمد.

...آمدند ایران، من دو یا سه سالم بود، سه سالم بود. گفت آقا امسال می‌خواهم حج مشرف بشوم شما هم بیائید برویم، آقا فرمودند من امسال نمی‌توانم، خیلی اصرار کرد که آقا بیایید برویم، ایشان فرمودند نمی‌توانم، موانعی دارم، خلاصه اصرار کرد و...! او رفت و بعد برگشت، یک روز آمد پیش ایشان، همان کسی بود که در لب اللباب، آقا اسمش را آورده اند، یک مهندس جوانی که بهایی بود و بعد مسلمان شد و... همین شخص بود، نمی‌دانم از دنیا رفته یا نه، دیگر ما ندیدیمش، مهندس صادقی بود...

اللهم صل علی محمد و آل محمد